

یزدی مدرس علوم قرآن و پیشگام عرصه فرهنگ بود

تقریبا هر دو سال یکبار ایران آمده ام. اما از آن موقع هر بار که سعی کرده‌ام به دلایل مختلفی نتوانسته‌ام بیایم». از علاقه او به مسائل سیاسی می‌پرسیم و تعلق خاطرش به مسائل ایران . فرزند دکتر یزدی می‌گوید: «نه مسائل سیاسی به معنای حرفه‌ای‌اش اما به مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی به‌صورت عام علاقه دارم و اخبار را پیگیری می‌کنم و تحلیل‌ها را می‌خوانم. مسائل را هرروز پیگیری می‌کنم. اما این سعادت را نداشته‌ام که فعالیت سیاسی برای آزادی در ایران داشته باشم. چون این سعادت است که خدا به انسان می‌دهد». پاسخش به‌این سؤال که «با توجه به این دید مثبتش، باقی فرزندان یزدی نیز چنین اعتقادی به فعالیت سیاسی دارند؟» تقریبا منفی است. او به معرفی فرزندان دکتر یزدی می‌پردازد و می‌گوید: «خلیل دکتری اقتصاد دارد و الان هم در کارهای آتی می‌مشاور است. سارا پزشک است و متخصص سالمندان. پزشک خانواده است و مسئول یک مرکز پزشکی در ایالت پنسیلوانیاست. لایلا فرزند سوم دکتر، لیسانس روان‌شناسی خوانند و در ترکیه با همسرش زندگی می‌کند. مریم یـزدی فرزند پنجم، پزشک هستند و ایمان فرزند ششمشان هم در آمریکا زندگی می‌کند و فارغ‌التحصیل فوق‌لیسانس علم مواد است. سه فرزند اول در ایران به دنیا آمدند و من به عنوان فرزند چهارم در آمریکا به دنیا آمدم. پدر، من و مادر و خلیل را به ایران فرستاد تا خلیل وارد مدرسه بشود و در ایران درس بخواند. مریم خواهر کوچکم در ایران به دنیا آمد و ایمان در آمریکا به دنیا آمد. یعنی آمیزه‌ای از تولد در ایران و در آمریکا در خانواده ما وجود دارد».

اعتراض بعضی از فرزندان یزدی به پدر: چرا برای ما وقت نگذاشتی!
فرزند چهارم دکتر یزدی سپس از تجربه متفاوت اعضای خانواده نسبت به ه دی‌ن، بین فرزندانی که در ایران و فرزندانی که در آمریکا بزرگ شدند می‌گوید: از تجربه زیست در خارج از کشور صحبت می‌کند: «من در خارج از کشوربزرگ شدم. دو تن از خواهرانم در جوانی در ایران بودند. بعد به آمریکا مسافرت کردند و به مدت ۱۸ سال در آمریکا بودند. از لحاظ مالی، پدر زیرقشار بود. دوران سختی بود. دوران تبعید و زندگی تحت فشار. آن هم زمانی که تعداد مهاجران کم بود. آن موقع دید مردم آمریکا نسبت به اسلام فرق داشت. خیلی‌ها بی تفاوت بودند یا اطلاعات نداشتند یا دید مثبت داشتند. می‌توان

گفت پدرم زندگی خصوصی نداشت، همه هم و غمش ایران واسلام بود و تمام ارتباطاتش حول محور مسئله ایران و سازمان‌ها اسلامی در آمریکا می‌گشت. خانمان هم دائما از دانشجو پر بود. چند برابر رفت‌وآمد به خانه‌مان

بود برای خیلی از دانشجویان ایرانی یا مسلمانان دیگر. هر کسی می‌آمد مشکلی را می‌گفت. یکی می‌آمد درد و دل می‌کرد. از مشکلات می‌گفت. محیط اجتماعی آن موقع خیلی برای من جالب بود. علاقه داشتم. اما بعضی از بچه‌ها دوست نداشتند. می‌گفتند بابا بیشتر باید برای بچه‌هایش وقت می‌گذاشت تا این‌ها. یادم می‌رود یکسال که برادرم داشت ازدواج می‌کرد پدربزرگم یعنی پدر دکتر یزدی از ایران برای عروسی آمد و نشست از همه ما خواست حمد و سوره را بخوانیم و نماز را تکرار کنیم. من خوب خواندم ولی عالی نبود. پدربزرگم پدر را سرزنش کرد و گفت شما وظیفه نخستتان این است که بچه‌هایتان را مسلمان بزرگ کنی و کارهای سیاسی وظیفه ثانوی است. پدرم اصلا به همراهی فرزندان در اجتماع اعتقاد نداشت. زمانی خودم معتزفت داشتم و از مادر پرسیدم چرا بابا علاقه ندارد ما را در جاهایی همراهی کند. مادر گفت فرزند در نهایت به اجتماع می‌رود. پدر معتقد است این اجتماع درست بشود بزرگ‌ترین خدمت به فرزندانش میکند و کل ایران کشوری آزاد خواهد شد. در درازمدت روی شما و فرزندانتان اثر مثبت می‌گذارد و اگر ایران فرست شود نبودنش در کنار شما ارزش دارد. این به دل من چسبید و من قانع شدم. هنوز هم ما به پدر و مادر در آمریکا نیاز داریم. سن ما هم طوری است که این نیاز بیشتر هم می‌شود. ولی با تمام این حرف‌ها معتقدم پدر انتخاب درستی کرده و من صددرصد راضی هستم از تصمیم پدر. ولی خوب بچه‌های دیگر اعتقاد دارند باید وقت بیشتری برای خانواده می‌گذاشت. من بعد از یکسال و نیم برگشتم اما مادرم و دو خواهرکوچکم در ایران ماندند.

اما در آمریکا قبل از انقلاب دین زیبایی خودش را حفظ کرده بود. در دوران نوجوانی، فرد می‌خواهد شور عصیان‌گری علیه آموزش‌های سنتی جامعه را بروز دهد اما پدرم در کلاس‌هایش در آن زمان یاد می‌داد که این شور و انرژی را در کارهای انقلابی و مثبت باید جهت داد. ما بچه‌ها در تظاهرات‌ها و چاپ‌خانه و کپی‌نوار و جدال با چپی‌ها و امریکایی‌ها و ... به این انرژی جهت میدادیم. یادم می‌آید یکسال ماشین کرایه کردیم تا واشنگتن رفتیم. شاه می‌خواست از آمریکا دیدن کند و ما تظاهرات کردیم. درگیری شد و گاز اشک آور پرتاب شد ولی خستگی آن و پاک‌دلی برادران و خواهران آن زمان جای برای عصیان‌گری علیه دین نگذاشت.

از یوسف می‌پرسیم زمانی که به آمریکا بازگشتید ظاهرا هفده ماه بعد از

انقلاب بود. این زمان با دوره گروگان‌گیری مصادف شده بود. شما هم فرزند دکتر یزدی وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی ایران بودید. آیا این واقعه بازتابی در بین همکلاسی‌هایتان داشت؟ برخورد آن‌ها با شما چه بود؟

او ابتدا از تجربه خود از این واقعه می‌گوید: «نسبت به آمریکا در آن دوران تند بودم». از کتاب‌هایی می‌گوید که پدر برای خواندن به او می‌داده: «در مورد پاتریس لومومبا، جنگ ویتنام،کنگو، آفریقا... خوب برای ما خشم نسبت به آمریکا طبیعی بود اما تسخیر سفارت احمقانه بود. از لحاظ عملی کار احمقانه‌ای بود. پدرم در همه عمرش پراگماتیک فکر می‌کند. به منطق کار فکر می‌کند. برای من تاراحت کننده بود که عده‌ای از آمریکایی‌ها که

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن نَّبْتَلُوا تَبْدِيلًا ...

دکتر ابراهیم یزدی، پژوهشگر، نویسنده و مدرس علوم قرآن، از سخنران گرانقدر جلست اینجمن، از اعضا، پیشکسوت اینجمن اسلامی بزکشان، و پیشگامان عرصه فرهنگ، سیاست و روشنفکری دینی ایران، در ام جمع

ابراهیمی، دعوت حق را لبیک گفت و به سرای باقی شتافت.

در گذشت اسفبار ایشان را به خانواده محترم، اعضاء و دوستان اینجمن تسلیت گفته و از علو درجات علو درجات ایشان را مبطلیتم.

اینجمن اسلامی مهندسین

پدر، قهرمان زندگی من است

خیلی از آن‌ها ایران‌شناس و عاشق فرهنگ ایران بودند اذیت می‌شوند. هر چند که عصبانیت ایرانی‌ها موجه بود اما تسخیر سفارت (اشتباه) بود. به بابا افتخار می‌کردم که می‌گفت این کار غلط است. نمی‌توانم در دولتی باشم که منفعت انقلاب و ایران را زیر پا می‌گذارد. شما وقتی تاریخ انقلاب آمریکا را می‌خوانید متوجه می‌شوید چقدر رهبران آمریکا از جمله جرج واشنگتن دید بلند مدت داشته‌اند. جرج واشنگتن می‌توانسته مدت زمان زیاد سر کار بماند اما در نوشته‌هایش گفته اگر یک دقیقه بیشتر در این سمت بمانم تجربه سلطنت پادشاه انگلیس بر این سرزمین تکرار می‌شود».

او در ادامه می‌گوید: «وقتی به ایران آمده رفته است مدرسه‌ای به نام ایران‌زمین، در شهرک غرب. در آن مدرسه بچه‌های پولدار و بورژوا می‌آمدند. اکثرا از افرادی بودند که از انقلاب ضرر دیده بودند. اما آن‌ها با من خوب رفتار می‌کردند. ولی آمدن من از آمریکا به ایران عجیب بود. باور به علاقه من به ایران و انقلاب برای آن‌ها سخت بود. زندگی برای ما خلقی بود. اهل تجملات نبودیم. ما وقتی عروسی بعضی انقلابیون می‌رفتم و تجملات را می‌دیدیم و اختلاف بین شعارهای مطرح شده در میان مردم و عمل کرد خصوصی خانواده‌هایشان برای ما آزار دهنده بود. اما در آمریکا پرخورد نامناسی با من نشد. هر چند برای آمریکایی‌ها مسئله گروگان‌گیری عامل عصبانیت و تحقیر بود. آن‌ها سؤال می‌کردند. پدرقبل از انقلاب موفق شده بود با گروه‌های لیبرال و چپ‌گرا ارتباط برقرار کند و در نتیجه در آمریکا طبقه‌ای بود که حامی انقلاب و یا آزادی ایران بودند. واکنش آن‌ها نسبت به من به عنوان یک ایرانی مسلمان در حد پرسیدن سؤالات بود که چرا ایرانی‌ها اینطوری بانمایندگان مارتفاکرکردند؟»

یزمت مادرم نبود پدر موفق نمی‌شد

از دید همسر دکتر یزدی به فعالیت‌های شوهرش می‌پرسیم. اینکه آیا زمانی مادرش ابراز خستگی کرده و از دکتر خواسته است کمتر فعالیت می‌کند؟

یوسف می‌گوید هنوز که هنوز است به رابطه میان پدر و مادرش غیبطه می‌خورد. کمتر دیده‌ام دو نفر این اندازه همدیگر را دوست داشته باشند. هر موفقیتی هم که پدر دارم مروهون مادر است. مادر واقعا فداکاری کرده. بزرگ‌کردن شش فرزند در آمریکا کار سختی بود . دو سه سال قبل از انقلاب پدر سرکار نمی‌رفت. همه کارهای سیاسی و انقلابی بود . برای ما از لحاظ مالی سخت بود برای مادرم هم سخت بود. برای من قابل حل بود. به جای اینکه کفش نو بخرم کفش برادرم را می‌پوشیدیم. ولی برای مادرم دردناک‌تر بود و فشار زیادی را تحمل کرد. ولی به کار پدر، به رسالت در زندگی و داشتن هدف اعتقاد دارد. او واقعا یک زن انقلابی است. به خاطر



از انقلابیون در میز ناهاخوری هوستون نشستند. همه آن‌ها فداکاری مادر را دیدند. پدر بدون گذشتن از بسیاری از امور زندگی نمی‌توانست موفق بشود. او مجبور بود کمتر به خانواده برسد. مادر گاهی ایراد می‌گرفت اما به کار پدر اعتقاد داشت. در کنار او بود. از همان ابتدا وقتی به همراه پدر بعد ازماه عسل از شیراز به تهران برگشت مادرم در بطن جریانات بود. از همان اول همراه پدر بود.

توصیه پدر به فرزندی که به مسیحیت علاقه‌مند شده بود!

در مورد حساسیت دکتر یزدی نسبت به امر آموزش مذهبی، فرزند چهارم دبیرکل نهضت آزادی ایران می‌گوید: «یادم نیست پدر در مورد مسائل به من فشار آورده باشد. در مورد برخی از مسائل خب، طبیعی است پدر حساسیت‌هایی داشت خصوصا در مورد نوع پوشش دختران. اما در مورد مسائل مذهبی هیچ فشاری نمی‌آورد. مثلا می‌گفت ما نمونه‌ای هستیم برای شما اگر دوست دارید دنباله‌اش را بگیرید. در انتخاب آزادید. واقعا به آزادی بشر اعتقاد دارد. من با پدر خیلی جاها رفتیم در آمریکا. خیلی‌ها در مورد مسائل مختلف برای امور خانوادگی از پدر مشورت می‌خواستند. حرف پدر به ما و آن‌ها در مورد مسائل خصوصی و خانوادگی یکی بود. همین وقت می‌گفت نمی‌شود به بچه‌ها فشار آورد. خدا نسبت را آزاد آفریده. همین رفتار پدر بوده که باعث شده اکثر بچه‌هایش نسبت به دین و اسلام عشق داشته باشند. در ظاهر بعضی بچه‌ها رعایت می‌کنند بعضی نه. اما در باطن اعتقاد و عشق عمیقی هست. اعتقادی که منشا آن نه فشار اجتماعی است و نه سنت بلکه از درون هست. ولی به خصوص از طرف خانواده پدری که سنتی تر هستند ایراد گرفته شده که چرا مثلا فرزندانت روسری سر نکرده است. چرا بچه‌تان نمازش درست نیست. یادم هست زمانی خواهر بزرگم علاقه به مسیحیت پیدا کرده بود. پدر می‌گفت خوب برو گوش بده. اما همان دید انتقادی که نسبت به اسلام را داری را نسبت به مسیحیت نیز داشته باش.همیشه می‌گفت مسیحیت جذابیت عجیبی دارد برای بچه‌ها و نوجوانان ولی وقتی سوال‌های جدی راجع به خدا و انسان در یک جوان پیدا می‌شود اسلام جواب‌های منقاعندکننده‌تری دارد. دید پدر به مسئله منطقی بود. به همین‌خاطر دین هم برای او یک امر منطقی هست. به همین دلیل اگر درتعریف سنتی اسلام و تسبیح چیزی منطقی نباشد من قبول ندارم یا شک میکنم تا جواب قانع کننده پیدا کنم. دید سیاسی بچه‌ها متفاوت است. دیدشان نسبت به دین هم فرق دارد. ولی کلا فرزندان یزدی اعتقاد دارند انقلاب می‌توانست مثبت باشد و برای مردم ایران فرصتی طلایی بود و دین هم امر مثبتی برای بشریت است». یادم نیست پدر در مورد مسائل به من فشار آورده باشد. در مورد برخی از مسائل خوب طبیعی است پدر حساسیت‌هایی داشت خصوصا در مورد نوع پوشش دختران. اما در مورد مسائل مذهبی هیچ فشاری نمی‌آورد. مثلا می‌گفت ما نمونه‌ای هستیم برای شما اگر دوست دارید دنباله‌اش را بگیرید. در انتخاب آزادید. واقعا به آزادی بشر اعتقاد دارد. من با پدر خیلی جاها رفتم در آمریکا. خیلی‌ها در مورد مسائل مختلف برای امور خانوادگی از پدر مشورت می‌خواستند. حرف پدر به ما و آن‌ها در مورد مسائل خصوصی و خانوادگی یکی بود. می‌گفت

E-mail: mostaghaldaily@gmail.com

یادمان

نمی‌شود به بچه‌ها فشار آورد. خدا انسان را آزاد آفریده. همین رفتار پدر بوده که باعث شده اکثر بچه‌هایش نسبت به دین و اسلام عشق داشته باشند».

یوسف در پاسخ به این سؤال که بعد از انقلاب و به‌خصوص در دهه ۶۰ آیا از انقلاب پشتیبان شد یا نه؛ز کتابی گفت که پدرش به بچه‌ها و دانشجویها توصیه می‌کرد به نام کالبدشکافی انقلاب. کتابی که در آن، تاریخ ۵ انقلاب بزرگ جهان شرح داده شده. انقلاب چین، انقلاب آمریکا، انقلاب روسیه، انقلاب انگلستان و فرانسه. او می‌گوید: «پدر به همراه شهید چمران بروی نقاط ضعف این انقلاب‌ها، دلایل انحراف یا پیروزی‌شان تحقیق کرده‌اند. جهت منفی انقلاب غیرقابل پیش‌بینی نبوده است. اکثرا فکر می‌کردند این جهت منفی رخ نخواهد داد. ایرانی‌ها به تحول فکری رسیده‌اند. به‌قول دکتر شریعتی انقلاب واقعی بدون انقلاب عمیق فکری تحقق نمی‌یابد. اما اکثرا فکر می‌کردند انقلاب عمیق فکری انجام شده و به این خاطر است میلیون‌ها نفر به خیابان‌ها ریختند و حاضر هستند جانشان را به خطر بیاندازند برای آزادی. برای ما دردناک بود وقتی جهت انقلاب عوض شد. احترام من به امام خمینی صد در صد بود. سه بار همراه پدر به دیدار خمینی رفتم. یادم می‌آید یک بار با وزیر خارجه سوریه به دیدارش رفتیم. یادم هست امام خمینی به وزیر خارجه سوریه گفت شما عرب‌ها زیاد سرو صدا می‌کنید اگر هر کدامتان یک لیوان آب می‌ریختید اسرائیل را آب خواهد برد. ۱۷ سالم بود و علاقه عجیبی به او داشتم».

یوسف ادامه می‌دهد: «دردناک‌تر از این هم عدم آمادگی مردم اوایل انقلاب برای آزادی بود. یادم می‌آید اوایل انقلاب یک عده‌ای برای تجمع چپی‌ها پوستر می‌چسباندند و یک عده دیگری آن‌ها را می‌کنند. من گفتم چرا این پوسترها را می‌کنید؟ مگر انقلاب برای آزادی نشده است؟ طرف گفت شما نمی‌فهمید. مردم اینجا ساده هستند. این پوسترها را ببینند اعتصاب می‌کنند و اقتصاد انقلاب می‌خواهد. یادم است مرحوم طالقانی سخنرانی داشت در زمین کاخ سعدآباد و گفت: «برخی مردم را گاو و گوسفند حساب می‌کنند. دید من نسبت به انقلاب رمانتیک بود و با واقعیت رشد سیاسی مردم ایران فاصله داشت. البته به نظر ما توجه به وضعیت وخیم آزادی‌ما ایران استقلالش را حفظ کرد. جوانان زیادی شهید شدند و با درس‌های سختی خواندند و موفقیت‌های زیادی به دست آوردند و این باعث افتخارمردم ایران است. باید دید درازمدت داشته باشیم. ۴۰ سال در تاریخ ایران چشم‌به‌هم‌زدنی بیشتر نیست. ولی لاقل از اهداف انقلاب مقداری از استقلال ایران حفظ شده است ولی ایران هنوز اسلامی نیست. وضعیت فعلی هیچ شباهتی به اسلام ندارد لاقل به اسلام و آن تشیعی که پدرم به ما یاد داد شباهت ندارد. مخصوصا دغدغه ایشان عدالت و اخلاق بود نه قدرت و ثروت».

یکی ازداستان‌هایی که پدرم تکرار می‌کرد ایمن بودکه مردی پیش امام صادق علیه السلام آمد وگفت که من به وجود خدا شک دارم. شما داستان را حتما می‌دانید که امام چه رفتار زیبایی با او داشت. ولی در بیشتر موارد این داستان هنگام طرح سؤال تمام می‌شد و پاسخ امام صادق طرح نمی‌شد.ان هم نمی‌توانم بدبین باشم چون پدرم همیشه تا امروز از آینده ایران خوش‌بین است. شاید این خصلت همه انقلابیون است و نباید صددرصد پذیرفت. ولی نمی‌شود منکر شد که روند مثبت فکری نهضت باعث شده حرف‌هایی که آن موقع چند نهضتی می‌زدند حالا بسیاری از سران و مسئولان جمهوری اسلامی همان حرف‌ها را می‌زنند. یادم می‌آید زمانی ایراد می‌گرفتند چرا اصلا انتخابات می‌گذارد؟ این مسخره بازی‌های غریب‌زه چیست؟ خود امام رئیس جمهور را انتخاب کند. فقط برای راضی کردن غریبه‌ها صندوق رای گذاشتید؟ ولی الان جا افتاده.

بزرگترین حسرتم نماندن در ایران هست

در مورد تاکید دکتر یزدی بر ایران مانسند گفتیم. اینکه دبیر نهضت به جوانان توصیه می‌کرد در ایران بمانند و از یوسف پرسیدیم احساس شما از اینکه از ایران دور هستید چیست؟ آیا دکتر نسبت به بازگشتتان توصیه‌ای داشته اند؟

او از بزرگ‌ترین درد و احساس پشیمانی‌اش می‌گوید. اینکه ایران نمانده.



به حرف پدر و مادرش گوش داده و آمده آمریکا درس بخواند: «بعد از اینکه برگشتم چند هفته بعد جنگ شد و بسیاری از هم‌دوره‌های من در باغ شاه رفتند و شهید شدند. همه ما به ایرانی‌بودنمان افتخار می‌کنیم. خوشحالم که حداقل دین و فرهنگمان را اینجا حفظ کردیم. حتی دختر من که در آمریکا بزرگ شده اما به ایران عجیب علاقه دارد. در دانشگاه هم با ایرانی‌ها است. به سنت ایرانی علاقه دارد. چند بار فرست شد بروم حج. از مسجد محلی پرسیدم این قدر پس‌انداز دارم ایران رفتن و دیدن پدر و مادر واجب است یا حج؟ هر دفعه که پرسیدم از ملای محل گفت صددرصد صلاح این است به پدر و مادر برسی. چند بار می‌خواستم برگردم اواسط جنگ بود و پدر و مادر می‌گفتند وضع اقتصاد خراب است و نمی‌توانی زندگی‌ات را برگردانی. بعد از گرفتن دکترایت بیا تا استاد دانشگاه بشوی. این کار را کردم. حتی درخواست برای کار در دانشگاه‌های ایران فرستادم اما خیلی‌ها گفتند کار سخت است اینجا شایسته‌سالاری نیست. نمی‌شود کارت را پیش ببری. پدر و مادر گفتند چند سالی در آمریکا کار کن. اما زمان گذشت و نشد برگردم.